

دوفصلنامه زبان‌شناسی گویش‌های ایرانی دانشگاه شیراز

سال اول، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵

صص ۱-۲۲

بررسی ریشه‌شناختی واژه‌هایی از گویش ابرج

فرخ حاجیانی* مجتبی دورودی** محسن محمودی***

چکیده

دهستان ابرج در جغرافیای امروزی ایران از جمله اراضی جلگه مرودشت به شمار می‌رود که از نظر تاریخی میان مناطق باستانی پارسه (تمدن هخامنشی) و انشان (تمدن عیلامی) قرار گرفته است. وجود روستاهای متعدد در دشت‌های هموار به مرکزیت درودزن و نیز در مناطق کوهستانی مانند روستاهای دشتک و کندازی، تنوع فرهنگی و گویشی ویژه‌ای به این ناحیه از استان فارس داده است. در این جستار با معیار قراردادن گویش روستاهای نام‌برده که یکی نماینده گویش‌های مناطق هموار در حاشیه رودکر (درودزن) و دیگری نماینده گویش‌های مناطق کوهستانی (دشتک و کندازی) است، دگرگونی‌های آوایی و معنایی به همراه ریشه‌شناسی گزیده‌ای از واژگان پرکاربرد این نواحی بررسی شد. همچنین، براساس موضوعات مختلفی همچون اعضای بدن، اسامی حیوانات و جانوران، اشیاء و ملزومات روزمره و تعدادی قید و فعل‌های رایج، طبقه‌بندی گردید. همان‌گونه که بیان خواهد شد، برخی از این واژگان (مانند «بینی» noft در درودزنی) دارای اصلی کهن هستند اما به فارسی میانه و نو نرسیده‌اند؛ همچنین با واژگانی (مانند «پریشب» parvandušna در کندازی) مواجه می‌شویم که در

hajianif@yahoo.com

* دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شیراز

** دانشجوی کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول)

doroudi.ahora@gmail.com

*** دانشجوی کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شیراز Mohsen.official@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۰۸/۰۵ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۱۱/۳۰

فارسی میانه رایج بوده‌اند اما در زبان فارسی نو، کاربرد خود را از دست داده و یا بسیار کم کاربرد شده‌اند. این پژوهش برپایه تحقیق میدانی و جست‌وجوی اسنادی انجام گرفته است. حاصل سخن آن‌که گویش مردمان کوهستان‌نشین منطقه، نماینده گویشی به شمار می‌رود که روزگاری در سراسر جلگه مرودشت رایج بوده و بعدها با ورود اقوام مهاجر در مناطق هموار حاشیه رودکر گویش آن‌ها جایگزین گویش پیشین گردیده است. با این حال در مناطق کوهستانی هم‌چنان گویش کهن‌تر کاربرد دارد.

واژه‌های کلیدی: آبرج، درودزن، دشتک، کندازی، گویش، ریشه‌شناسی.

۱. مقدمه

استان فارس با ۶۰۸ ۱۲۲ کیلومتر مربع وسعت، چهارمین استان بزرگ ایران به‌شمار می‌رود؛ سرزمینی پهناور در جنوب ایران که از شمال به استان‌های اصفهان و یزد، از غرب به استان‌های بوشهر و کهگیلویه و بویراحمد و از جنوب به استان هرمزگان و از شرق به استان کرمان محدود بوده و بر اساس آخرین تقسیمات کشوری دارای ۲۹ شهرستان است^۱. منطقه‌ای که در جغرافیای امروزی ایران تحت عنوان بخش درودزن شناخته می‌شود، از جمله اراضی استان فارس در دشت مرودشت به حساب می‌آید. شهرستان مرودشت بین نصف‌النهار ۵۱ درجه و ۴۴ دقیقه تا ۵۱ درجه و ۳۰ دقیقه طول شرقی و ۲۹ درجه و ۱۵ دقیقه عرض شمالی قرار دارد که از شرق به شهرستان‌های ارسنجان و بوانات، از شمال به شهرستان‌های خرم‌بید و اقلید، از غرب به سپیدان و از جنوب به شیراز محدود می‌شود. شهرستان مرودشت و بخش‌های آن به لحاظ طبیعی دو قسمت متمایز را شامل می‌شود یکی ناحیه شمال و شمال غربی که از سرچشمه رود کر تا روستای درودزن را در بردارد و کاملاً کوهستانی است و دیگری قسمت جنوب و جنوب‌شرقی که از سد درودزن تا دریاچه بختگان را دربرمی‌گیرد و

^۱ جدول تعداد عناصر و واحدهای تقسیمات کشوری اردیبهشت ۱۳۹۰-وبگاه وزارت کشور. بایگانی‌شده از نسخه اصلی در ۰۶ می ۲۰۱۲. بازبینی‌شده در ۱۶ خرداد ۱۳۹۰ خورشیدی.

دارای دشت‌های مسطح و هموار است (دورودی، ۱۳۹۵: ۵۲). بخش درودزن به مرکزیت روستای کوشکک در ۳۶ کیلومتری شمال غربی مرودشت از سه دهستان به نام‌های «آبرج، رامجرد ۲ و درودزن» تشکیل شده است که ۱۰۲۴ کیلومتر مربع وسعت دارد (فلاحی، ۱۳۸۳: ۹). رود کر و شاخ‌های انشعاب گرفته از آن در تمامی این ناحیه جریان دارد. منطقه درودزن و روستاها و زمین‌ها و سلسله کوهستان‌های پیرامون آن از سمت شمال به شهرستان اقلید (کوه سیوند)، از غرب به بخش کامفیروز و قسمتی از بخش بیضاء از جنوب به بخش بیضاء (انسان باستانی در این ناحیه قرار دارد) از شرق به بخش مرکزی مرودشت و از شمال شرق به بخش سیدان محدود می‌شود (دورودی، ۱۳۹۵: ۵۳). آب و هوای این منطقه معتدل با اندکی تمایل به هوای سردسیری و در زمره سرحدات فارس به‌شمار می‌رود. این ناحیه امروزه روستاها و اراضی متنوعی را دربرمی‌گیرد؛ بخش درودزن شامل درودزن، دشتک، شهرک آبرج، امامزاده اسماعیل، بیزگون، حصار، کندازی، مغیلان^۱، خوریگان^۲، آبرج، بنی‌یکه^۳، حسام‌آباد، گل‌میان، داردون^۴، دربیاد(دره باد^۵)، گله‌زن، جهان‌آباد، له‌زرده^۶، گلی‌گون^۷، مهدی‌آباد، قصرخلیل و حسام‌آباد است. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، ساکنان این نواحی در اراضی هموار و نیز در کوهستان‌ها پراکنده‌اند و با داشتن پیشه‌ها و گویش‌های متنوع می‌توان آن‌ها را به دو گروه ساکنان کوهستان و ساکنان دشت تقسیم‌بندی کرد. پیشه سنتی اکثر مردمان دشت‌نشین کشاورزی و مهم‌ترین محصولات آنان گندم و برنج است با این حال کشت محصولات چینی چون ذرت، چغندر قند، نخود، عدس و دیگر حبوبات و صیفی‌جات نیز رواج دارد؛ از دیگر سوی مردمان ساکن در ارتفاعات این ناحیه به دامپروری و باغداری اشتغال دارند که در باغات آنان میوه‌هایی

^۱ Moqeylān

^۲ Xoreykān

^۳ Ban-E-Yakkeh

^۴ Dārdūn

^۵ Darreh-E-Bād

^۶ lah-E-Zardeh

^۷ Goleygūn

همچون گردو، انار، انگور و سایر میوه‌های سردسیری به دست می‌آید؛ همچنین پرورش زنبور عسل یکی دیگر از پیشه‌های سنتی کوه‌نشینان آبرج به شمار می‌رود. رود کر همچون شاهرگی حیاتی، در تمامی این منطقه در پیچ و گذار تاریخی خود در جریان است که از ارتفاعات کامفیروز به این دشت می‌پیوندد و پس از طی کردن تمامی این منطقه در پل‌خان مرودشت با پیوستن به رود پلوار از آن‌جا خارج می‌شود. هر چند که در تقسیمات جغرافیایی امروزی دهستان آبرج و روستاهای آن به بخش درودزن تعلق دارد اما با توجه به جغرافیای تاریخی و مطالب اشاره شده در فارس‌نامه‌ها تا روزگاری نه چندان دور بلوک آبرج، نامی بوده است که بر تمامی روستاهای کنونی بخش درودزن اطلاق می‌شد و جالب‌تر آن‌که در آن برهه تاریخی، روستای دشتک مرکز این بلوک به شمار می‌رفت «ابرج. {آ ر} یکی از خرّه‌های آباده فارس به طول ۱۵۰۰۰ و عرض ۱۲۰۰۰ گز. حد شمالی آن چهاردانگه، جنوبی و غربی کامفیروز و شرقی مائین است. آب و هوایش معتدل، دارای ۶۰۰۰ تن سکنه و مرکز آن دشتک است و آن را آبرز نیز می‌گفته‌اند^۱. تمامی منابع جغرافیای تاریخی منطقه آبرج را یکی از نواحی متعلق به ایالت استخر فارس معرفی کرده‌اند، به عنوان نمونه در کتاب المسالک و الممالک ابن‌خردادبه چنین آمده است: «ناحیه اصطنخر و شهر آن اصطنخر و روستاهای آن شهر بیضاء، نهران، اسان، ابرج، مائین و...» (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۰: ۳۵). همچنین در فارس‌نامه ابن بلخی هنگام اشاره به ولایت‌های استخر درباره آبرج، چنین آمده است: «ابرج دیهی بزرگ است در پایان کوهی افتاده و این کوه پناه ایشان است و سراسر خانه‌ها در آن کوه کنده‌اند و آبی از سر کوه درمی‌افتد بسیار و آب آن ناحیت از آن است» (ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۱۵۰ برای اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به: اصطنخری، ۱۳۴۷: ۹۸، مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۶۶۷ و ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۳۶). فارس‌نامه ناصری که از دیگر منابع ذکر شده جدیدتر است نیز در این باره اطلاعات جالبی به دست می‌دهد: «آبرج در اصل برّه به فتح اول و ثانی بود، پس الف کمالی را به قاعده زبان ذری بر او افزوده آبرّه گردیده،

^۱ برگرفته از تارنمای www.vajehyab.com

پس تصرف عربی در او شده اَبَرَج گفتند. مانند یروزه و فیروزج و بنفشه و بنفسیج و بَرَه در لغت فارسی هر چیز خوب و نیک و آراسته را گویند و برای خوبی آب و هوا و میوه‌های گوناگون او را به این نام گفتند. بلوکی است شمالی شیراز، درازی آن از حسام‌آباد تا دشتک دوفرسخ و نیم، پهنای آن از گل‌میان تا قریه حصار دو فرسخ. محدود است از جانب مشرق به بلوک مائین و از جانب شمال به بلوک سرحد چهاردانگه و از طرف مغرب و جنوب به کام‌فیروز، هوای این بلوک مایل به سردی است، آبش از چشمه و رودخانه کام‌فیروز است. قصبه این بلوک دشتک است» (حسینی‌فسایی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۲۴۳).

نکته دیگری که در مورد اراضی این منطقه باید اشاره داشت همانا موقعیت جغرافیایی آن و قرارداشتن در میدانی باستانی است که به تمدن‌های حوزه رود کر مشهور هستند (سامنر^۱، ۱۹۸۰: ۱-۱۴). از سوی دیگر در دوران پیش از ورود اقوام آریایی، این منطقه در حوزه فرمانروایی عیلام قرار داشته است (پاتس، ۱۳۸۵: ۲۴۴). همچنین شواهد بیانگر سکونت بدون وقفه در دوره عیلامی نو- هخامنشی در مناطق کاوش‌شده حوزه اَبَرَج کر می‌باشد (هنکلمن^۲، ۲۰۰۸: ۴۶). فرازهای فوق همگی نشانی است از عبور فرهنگ‌های گوناگون از دوران باستان تا به امروز در این منطقه که می‌تواند در بررسی گونه‌های گویشی موجود در این سرزمین مورد توجه قرار گیرد.

در مورد گویش‌های گوناگون رایج در این منطقه که از جمله گویش‌های جنوب غربی کشور ایران است، باید اشاره داشت که به لحاظ ساختاری می‌توان آن‌ها را به دو دسته گویش‌های رایج در کوهستان و گویش‌های رایج در دشت تقسیم‌بندی کرد. به عنوان مثال، روستاهایی همچون کندازی، دشتک و امامزاده اسماعیل که بر بلندای کوهستان استقرار یافته‌اند همگی دارای گویش‌هایی مشابه و روستاهایی مانند درودزن، کوشکک، قصرالخلیل و... که در زمین‌های باز قرار دارند، دارای گونه گویشی مشابهی هستند که با گویش کوه‌نشینان تفاوت‌های عمده‌ای دارد. جالب‌تر این‌که هر چند بین دو

^۱ Sumner

^۲ Henkelman

نقطه کوهستانی دشتک و کندازی، فاصله زیادی وجود دارد و روستاهای دشت‌نشین در اراضی میان دو کوهستان قرار دارند، اما گونه گویشی موجود، خود حکایت از پیوستگی دیرین فرهنگی آنان دارد. تفاوت موجود در کاربرد واژگان مورد استفاده در بین مردمان کوهستان‌نشین و دشت‌نشین در تمامی اجزای واژگان از اسم و فعل گرفته تا قید مشاهده می‌شود که در این پژوهش به نمونه‌هایی از آن اشاره شده و مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. با توجه به این‌که گویش‌های امروزی ایران گونه‌هایی تحول یافته از زبان‌های ایرانی میانه و ایرانی باستان هستند، بررسی ریشه‌شناسی واژگان آن‌ها می‌تواند از چندین جنبه مفید واقع شود، از جمله این‌که می‌توان به نحوه‌ی تحولات آوایی در هر ناحیه پی برد و همچنین از روابط زبان‌شناختی از دید تاریخی آگاهی بهتری کسب کرد. همچنین، با توجه به این‌که ذخیره واژگانی که از زبان‌های کهن ایران باقی مانده محدود به متون خاص مذهبی و سیاسی تمدن‌های گذشته است، بنابراین بسیاری از واژگان زبان‌های کهن که در زبان زنده و پویا کاربرد داشته در این متون دیده نمی‌شود، پس با بررسی ریشه‌شناختی واژگان زبان‌ها و گویش‌های امروزی - با آگاهی از نحوه تحول آوایی و معنایی هر گویش - می‌توان به واژه‌ها و حتی ریشه‌هایی که در متون کهن دیده نمی‌شود اما در گویش‌ها محفوظ مانده دسترسی پیدا کرد و برخی حلقه‌های گمشده ارتباط زبانی بین زبان‌های ایرانی و دیگر زبان‌های هم‌خانواده را بازیافت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی
 ۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متنوعی در خصوص زبان‌های هندواروپایی، هندوایرانی و ایرانی صورت گرفته است که در هنگام بررسی واژه‌ها در تحقیق پیش رو به‌ویژه در هنگام ریشه‌شناسی واژگان از آن‌ها استفاده می‌شود. آندریاس (۱۹۳۹) به طور خاص به ریشه‌شناسی گویش سیوندی پرداخته است. لکوک^۱ (۱۹۷۹) در کتابی به بررسی گویش

^۱ Lecoq

سیوندی پرداخته و واژگان این گویش را از نظر گرامری بررسی کرده است. فلاحی (۱۳۸۳) در رساله کارشناسی ارشد خود، گویش دشتکی را مورد بررسی زبان‌شناختی قرار داده و در پی آن (۱۳۸۷) در مقاله‌ای به بررسی آواشناختی و واج‌شناختی این گویش پرداخته است. او هفت واکه ساده و سه واکه مرکب این گویش، که دارای ارزش واجی هستند، را مشخص کرده است. عمادی (۱۳۸۴) در کتاب *گویش‌کندازی* در کنار جمع‌آوری واژگان این گویش به بررسی توصیفی آواشناسی، ساخت واژه و دستور این گویش پرداخته است. حاجیانی (۱۳۸۸) به بررسی تطبیقی و تاریخی ساخت فعل ارگاتیو در گویش دشتکی پرداخته است و نشان داده که می‌توان این گویش را جزو گروه ارگاتیو مطلق و کامل دانست. حسن‌دوست (۱۳۸۹) در کتاب *فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو* در دو جلد به جمع‌آوری گویش‌های ایرانی به صورت موضوعی پرداخته است که واژه‌ها در گویش‌های کندازی، دشتکی و سیوندی را نیز شامل می‌شود. درستکار و همکارانش (۱۳۹۴) به طور خاص به بررسی فعل در گویش دشتکی پرداخته‌اند و نشان داده‌اند که در این گویش، در برخی از افعال، شناسه به جای آمدن در آخر فعل، در ابتدای فعل آورده می‌شود و دیگر این که شناسه‌ها در فعل‌های مختلف تفاوت آوایی دارند.

در این پژوهش برای نخستین بار با معیار قرار دادن گویش درودزنی (به عنوان نمونه‌ای بارز از گویش‌های اراضی هموار حوزه رودکر) و مقایسه آن با گویش دشتکی و کندازی (به عنوان گویش‌های رایج از دسته زبان‌های مناطق کوهستانی حوزه رود کر)، به بررسی تفاوت‌های آن‌ها و پیوندهای زبانی با دیگر گویش‌های مناطق همجوار پرداخته می‌شود و برخی از واژگان شاخص آن مورد بررسی ریشه‌شناختی قرار می‌گیرد. همچنین گزیده‌ای از واژگان شاخص از هر دو گویش یاد شده در دسته‌بندی‌های موضوعی ارائه می‌شود.

۳. ریشه‌شناسی منتخبی از واژگان

در این بخش به بررسی ریشه‌شناختی برخی از واژگان پرکاربرد پرداخته می‌شود؛ هدف قیاس دو گروه از گویش‌های مورد بررسی این پژوهش است. ابتدا صورت‌های واژه در دو دسته از گویش‌ها آورده می‌شود و سپس واژه‌های هم‌ریشه در گویش‌های نزدیک (از دید زبانی) بررسی می‌شود و پس از آن در صورت لزوم در گویش‌های دیگر ایرانی نیز مورد بررسی و مطابقت قرار خواهند گرفت. پس از آن در صورت وجود، شواهدی از واژگان هم‌ریشه (و در صورت امکان ریشه واژه) در زبان‌های ایرانی میانه همچون فارسی میانه و زبان‌های ایرانی کهن و دیگر زبان‌های هندوایرانی آورده می‌شود. لازم به ذکر است ترتیب واژگان مورد بررسی در این پژوهش به ترتیب حروف الفبا نمی‌باشد و گزینش و ترتیب واژگان بنا بر همسانی‌های موضوعی است.

۳-۱. duwar (دختر)

این واژه در گویش مردمان درودزن به صورت duwar تلفظ می‌گردد که با صورت بویراحمدی du(w)ar و بختیاری dōvar به همان معنی بسیار نزدیک است. در گویش دشتکی و کندازی نیز به صورت doft و در گویش امامزاده اسماعیلی به صورت duft بیان می‌شود (حسن دوست، ۱۳۸۹، ج ۱: ۵۰۷-۵۰۸). صورت فارسی میانه این واژه duxt است (مکنزی، ۱۳۹۰، ۶۹ و ۳۷۲). که خود از صورت ایرانی باستان *duxtar تحول یافته است (حسن دوست، ۱۳۹۳، ج ۲: ۱۲۶۹). صورت اوستایی این واژه نیز به دو شکل کهن dugədar- و جدید duγdar- ثبت شده است (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۷۴۸). نکته قابل توجه در مورد تحول این واژه در دسته گویش‌های کوهستانی منطقه مورد بررسی این است که خوشه همخوان xt به صورت ft تحول یافته است. از جمله نمونه‌های دیگر در گویش دشتکی و کندازی، می‌توان به softa در مقابل فارسی معیار suxte و refta در مقابل گونه فارسی ریخته اشاره کرد که البته این تحول گاهی در خود زبان فارسی نیز

¹ Bartholomae

رخ داده است. این کاربرد با واژگان جفت و مفت که از اصل باستانی **yuxta* و **muxta* آمده، قابل قیاس است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج ۲: ۹۵۸) و (حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج ۴: ۱۲۶۹).

۲-۳. *karaku / kara* (پسر)

واژه پسر در گویش درودزنی به صورت *kara* و *karaku* آمده است. این واژه با واژی هم‌معنی در گویش سیوندی که به صورت *kirākū* و *kerākū* آورده شده قابل قیاس و با *korr* در گویش بویراحمدی مرتبط است (حسن‌دوست، ۱۳۸۹، ج ۱: ۵۰۴-۵۰۵). صورت جمع این واژه در سیوندی *kurgäl* است (آندریاس، ۱۳۹۴: ۶۴). لازم به ذکر است که جزء *-gal* به عنوان افزونه جمع‌ساز در بیشتر گویش‌های این منطقه کاربرد دارد. این واژه در گویش دشتکی به صورت *kala* و به همان معنی به کار برده می‌شود که در این مورد باید اشاره داشت واج *l* در گویش دشتکی صورت تحول یافته واج *r* است و در دیگر گویش‌های اشاره شده دیده می‌شود. صورت فارسی میانه این واژه *kurrag* است (مکنزی، ۱۳۹۰: ۱۰۲ و ۳۹۶) که خود از صورت ایرانی باستان **kurnaka-* از ریشه **kur-* در مفهوم زادن و زاده شدن آمده است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج ۴: ۲۱۷۹). همچنین این واژه با صورت یونانی *kórē* به معنی فرزند دختر یا دختر جوان قابل قیاس است که برای آن ریشه هندواروپایی **kerh₃* به معنی رشد کردن ارائه داده‌اند (بیکس^۱، ۲۰۱۰، ج ۱: ۷۵۲).

۳-۳. *rūd* (فرزند)

معادل این واژه در هر دو گویش درودزن و دشتک *rūd* است که در گویش بختیاری و کردی نیز به صورت *rūla* به کار برده می‌شود (حسن‌دوست، ۱۳۸۹، ج ۱: ۴۹۷-۴۹۸). در فارسی نیز به صورت مهجور *rūd* و به همین معنی موجود بوده که امروزه کاربرد خود

^۱ Beeks

را از دست داده است. صورت احتمالی ایران باستان این واژه -*fra-hūta** است که از ریشه -*hav* به معنی زادن و به دنیا آوردن با پیشوند -*fra** آمده است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج ۳: ۱۴۷۷). نکته مهم در مورد جزء -*hūta* این است که این واژه تحت تاثیر عقاید دین زرتشتی در ایران باستان در شمار واژه‌های اهریمنی بوده است - اوستایی: -*hunu* در مفهوم فرزند موجودات اهریمنی، سنسکریت: -*sūnū* به معنی فرزند مذکر - (مایرهوفر^۱، ۱۹۹۶، ج ۲: ۷۴۱). از همین روی کاربرد آن در زبان فارسی منسوخ شده است؛ اما همان‌گونه که مشاهده می‌شود بازمانده این واژه به صورت ترکیبی تحول یافته در گویش‌های یادشده به صورت‌های گوناگون *rūd* و *rūla* به حیات خود ادامه داده است.

۳-۴. *šiyar* (شوهر)

این واژه در گویش درودزن *šiyar* تلفظ می‌شود و با نمونه‌های دوانی *ši* لارستانی *šūgar* و کردی *sü* دارای یک اصل می‌باشند (حسن‌دوست، ۱۳۸۹، ج ۱: ۴۹۵-۴۹۶). که قابل قیاس با صورت فارسی میانه *šōy* است (مکنزی، ۱۳۹۰: ۱۴۳ و ۴۲۳). صورت اوستایی این واژه -*xšudra* و -*xšūdra* در اصل دارای معنی نطفه یا مایع روان بوده است (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۵۴۲-۵۵۵) که با ریشه سنسکریت -*kṣod* می‌تواند دارای یک اصل باشد (مایرهوفر، ۱۹۸۶، ج ۱: ۴۳۹). از سوی دیگر در گویش کوهستانی این منطقه گونه دیگر ایران باستان این واژه به جای مانده است که در لهجه دشتکی *məra* و در کندازی *mērā* است که با صورت لری *meyra* قابل قیاس است (حسن‌دوست، ۱۳۸۹، ج ۱: ۴۹۵-۴۹۶). این واژه در فارسی میانه *mērag* به معنی مرد جوان یا شوهر است (مکنزی، ۱۳۹۰: ۱۰۷ و ۴۰۴) که در فارسی باستان -*marīka* (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۲) به معنی غلام و بنده بوده است. این واژه در سنسکریت -*mārya* به معنی مرد و جنگجوی جوان و همچنین -*maryakā* پسرک یا جوانک بوده است (مایرهوفر، ۱۹۹۶، ج ۲: ۳۳۰).

^۱ Mayrhofer

این واژه از هند و اروپایی *-merio** به معنی مرد جوان آمده است (پوکورنی^۱، ۱۹۵۹: ۷۳۸ و حاجیانی و همکاران، ۲۰۱۲: ۱-۱۴).

۳-۵. noft (بینی)

در گویش درودزنی این واژه به صورت *noft* به کار برده می‌شود و با گونه‌های بختیاری *nift*، ممسنی *nuft* و شوشتری *neft* (حسن‌دوست، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳۸۱-۳۸۲) دارای یک اصل است. این واژه از صورت فارسی باستان *-nāh* به همان معنی مشتق شده (کنت، ۱۹۵۳: ۱۹۳) که در سنسکریت *-nās* در اوستایی *-nānha* در لاتین *nārēs* و در انگلیسی *nose* دیده می‌شود که همگی از اصل هندواروپایی **nās* به همان معنی اشتقاق یافته‌اند. نکته جالب در مورد این واژه این است که تنها در زبان‌های ایرانی شرقی همچون پراچی *nešt*، شغنی *näz*، خوفی *nēz* و برتنگی *nōz* با بازمانده‌های این واژه باستانی مواجه می‌شویم (حسن‌دوست، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳۸۱-۳۸۲). آن‌گونه که مشاهده می‌شود این واژه در برخی از گویش‌های لری که از دسته گویش‌های جنوب غربی ایران هستند، نیز دیده می‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد واژه درودزنی یاد شده تاثیر گرفته شده از زبان‌های لری بوده که در تمامی این گویش‌ها واج *h* باستانی به واج *f* تبدیل شده است. باید بیان کرد که این واژه در فارسی میانه دیده نمی‌شود (رضایی‌باغبیدی، ۱۳۸۵، ۱۹۳؛ دورکین‌مایستررنست^۲، ۲۰۰۴: ۲۳۸). همچنین این واژه در گویش دشتکی و کندازی به صورت دماغ (*domāγ*) وجود دارد.

۳-۶. xars (اشک)

واژه اشک در گویش درودزنی به صورت *xars* به کار برده می‌شود؛ که با صورت بختیاری *hars*، لارستانی *xars*، لری *aser*، کردی *asr* و شوشتری *ars* از یک اصل و یک ریشه است (حسن‌دوست، ۱۳۸۹، ج ۱: ۴۶۷) و همگی بازمانده‌ای از صورت فارسی

¹ Pokorny

² Durkin-Meisterernst

میانہ ars به معنی اشک هستند (مکنزی، ۱۳۹۰: ۴۲ و ۳۵۲). صورت اوستایی این واژه را -asru* عنوان کرده‌اند که در سنسکریت به گونه -śáru دیده می‌شود (مایرهورفر، ۱۹۸۶، ج ۱: ۱۳۸). در مورد این واژه باید افزود که واج x آغازین در ابتدای واژه درودزنی، غیراشتقاقی بوده و با همین واج در کلمه خرس قابل قیاس است که از صورت ایرانی باستان -r̥sa* به معنی خرس (اوستایی -arša) آمده است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج ۲: ۱۱۲۶). این واژه در گویش کوهستانی منطقه مورد بررسی همان اشک (ašk) است.

۳-۷. lonj (لب)

این واژه در گویش روستای درودزن و دیگر روستاهای همجوار در اراضی هموار به صورت lonj تلفظ می‌شود که همان صورت غنه‌ای شده واژه lab در فارسی میانه است (مکنزی، ۱۳۹۰: ۴۰۰) به علاوه پی‌چسب مصغر ساز če که در گویش به صورت z تبدیل شده است lonj <lowčə> *lawčag > *lab-cag* و در گویش کوهستانی منطقه مورد بررسی به صورت lav تلفظ می‌شود (عمادی، ۱۳۸۴: ۱۴۷). در واقع، برخی از پژوهشگران مانند شوارتز^۱ معتقدند که واج l در این واژه از یکی از صورت‌های گویشی ایرانی باستان به زبان‌های ایرانی نو راه یافته است. این در صورتی است که حضور واج l در زبان‌های هندوایرانی بسیار نادر است (شوارتز، ۲۰۰۸: ۲۸۲).

۳-۸. merzeng (مژه)

این واژه در گویش درودزنی به صورت merzeng به کار می‌رود و با صورت بختیاری این واژه مشابه است. واج r در این واژه پیش از z نمایانگر صورتی میان‌هشت (epenthesis) برای صورت اصلی -mez است که در برخی از گویش‌های لری شاهد حضور آن هستیم (قس لری لرستانی merženg اما سیوندی meženk). که همگی

^۱ Schwartz

تحول‌یافته واژه فارسی میانه *mij* است (مکنزی، ۱۳۹۰: ۴۰۴). پسوند *-eng* پایانه‌ای است که در گویش‌های لری و برخی از دیگر گویش‌ها برای ساختن اسم به‌کار می‌رود (طاهری، ۱۳۹۱: ۱۲۴). این واژه در گویش‌های کوهستانی آبرج به صورت *mezeng* تلفظ می‌گردد.

۳-۹. *čaqał* (استخوان)

این واژه را مردمان دشت‌نشین آبرج و درودزن به صورت *čaqał* (چَقَل) به‌کار می‌برند. از دیگر سوی، مردمان کوه‌نشین از جمله دشتک و کندازی برای این واژه اصطلاح *sakal* را استفاده می‌کنند که با تلفظ سیوندی آن *säkkäl* شباهت بسیاری دارد (حسن‌دوست، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳۵۶). درباره این واژه در گویش درودزن *čaqał* باید اشاره داشت که واج *č* ممکن است واج‌گونه‌ای از *š* باشد (قس ارتباط بین شلتوک با چلتوک). همچنین واج *q* نیز می‌تواند واج‌گونه‌ای از *k* فرض شود که در آن صورت می‌توان آن را با صورت این واژه در سیوندی نیز مقایسه کرد که از صورت فرضی *-astakal** به دست آمده است (حسن‌دوست، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳۵۶). این واژه در فارسی میانه به صورت *ast* به‌کار برده شده است (مکنزی، ۱۳۹۰: ۳۵۷).

۳-۱۰. *mohl* (پشت‌گردن)

دو واژه درودزنی *mohl* و کندازی *mol* اصطلاحی است که برای پشت‌گردن یا مازه به‌کار برده می‌شود. این واژه در گویش بختیاری *mul* و *mil* در سیوندی *mul* و *mol* تلفظ می‌شود (حسن‌دوست، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳۹۹). که همگی به معنی گردن است و از صورت فارسی باستان *-mrdu** و نیز ایرانی باستان *-mrzu** در معنی مهره گردن و ستون فقرات آمده است؛ همچنین صورت اوستایی این واژه *-mərəzū* و در همان معنی و با صورت سنسکریت *-malhá* به معنی غنغب گاو و بز هم‌ریشه است. صورت فرضی

هندواروپایی این واژه *-melġh** به معنی بادکردن و آماسیدن بازسازی شده است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج ۴: ۲۶۳۶).

۳-۱۱. *konjir* (نیشگون)

این واژه در گویش درودزنی و دشتکی به صورت *konjir* بیان می‌شود و امکان دارد با واژه شکنج و شکنجیدن در فارسی نو از ریشه ایرانی باستان **skang** به معنی کج، خمیده و مایل (پیچاندن) و با واژه فارسی نو شکنجه (حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج ۳: ۱۸۸۸)، سنسکریت *-khanj-* لنگیدن (مایرهوفر، ۱۹۸۶: ۲۹۷/۱) و هندواروپایی *-sken** *-g-* خمیدن، کج شدن، لنگیدن (پوکورنی، ۱۹۵۹: ۹۳۰) ارتباط داشته باشد. احتمالاً ارتباط معنایی کنجیر با خمیدن، کج شدن، ناشی از عمل پیچاندن و فشار دادن پوست باشد.

۳-۱۲. *maj* (مغز)

در گویش روستاها و مناطق دشت‌نشین و کوهستانی از جمله درودزن و دشتک برای واژه مغز انسان و دیگر موجودات زنده اصطلاح *maj* به کار برده می‌شود. این واژه در دیگر گویش‌های استان فارس از جمله سیوندی *māže* و دوانی *maj* و بختیاری *mazg* به کار برده می‌شود (حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج ۴: ۲۶۲۸) که همگی از صورت فارسی میانه *mazg* آمده‌اند (مکنزی، ۱۳۹۰: ۴۰۵) که خود از صورت اوستایی *-mazga* (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۱۱۵۹) و ایرانی باستان *-mazga** اشتقاق یافته است (هورن^۱، ۱۸۹۳: ۹۸۶). این واژه با واژه سنسکریت *-majjān-* در معنی مغز استخوان و ساقه گیاه (مایرهوفر، ۱۹۹۶، ج ۲: ۲۹۱) از ریشه هندواروپایی *mezg²** به معنی بافتن، پیچیدن و گره‌زدن نیز قابل قیاس است (پوکورنی، ۱۹۵۹: ۷۵۰).

¹ Horn

۳-۱۳. **paranduš** (پیشب)

این واژه با نقش دستوری قیدی در گویش درودزنی به صورت **paranduš** و در گویش کوهستانی کندازی به صورت **parvandušna** به کار برده می‌شود. صورت درودزنی این واژه در گویش‌های فارس مانند شیرازی به همین گونه وجود دارد؛ اما صورت کندازی آن گونه کهن‌تر تلفظ این واژه را نشان می‌دهد که بیان می‌کند این واژه از دو جزء **parvan** و **duš** تشکیل شده است. بخش نخست واژه با واژه پارتنی مانوی **parwān** به معنی جلو، پیش و قبل (دورکین‌مایستررست، ۲۰۰۴: ۲۸۰) قابل قیاس است. جزء دوم (**duš**) به معنی دیشب در فارسی معیار نیز کاربرد دارد.

۳-۱۴. **owrit** (پرکندن)

از جمله اصطلاحات پرکاربرد در گویش درودزنی برای پرکندن ماکیان و مرغ در تهیه غذا واژه **owrit** است و همین اصطلاح در گویش‌های دشتکی و کندازی به صورت **owrut** به کار برده می‌شود. در این جا باید به این نکته اشاره داشت که در گویش درودزنی، همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد، نوع تحول واکه اصلی **u** به واکه **i** نشان دهنده ارتباط نزدیک این گویش با زبان‌های لری است و گویش کندازی شکل کهن‌تری از آن را نشان می‌دهد. صورت کهن این واژه به احتمال زیاد ***apa-rauta-** بوده است که پیشوند **apa-** به معنی جدا و دور و ماده ***rauta-** صفت مفعولی از ریشه ***rau** به معنی کندن، جدا کردن و بیرون‌کشیدن است. ریشه ایرانی باستان این واژه ***rauH** و به همان معنی است که در سنسکریت به صورت **lav** به معنی تراشیدن و کندن آمده است. این واژه در فارسی معیار به شکل کم کاربرد **rud** یا **rut** به معنای مرغ پرکنده و یا گوسفند پشم‌چیده و همچنین معنی عام برهنه و عریان آمده است (چئونگ^۱، ۲۰۰۷: ۳۱۷؛ حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج ۳: ۱۴۷۴).

^۱ Cheung

۳-۱۵. sel (نردبان)

این واژه در گویش درودزنی به صورت sel وجود دارد که با صورت فارسی میانه srat به همین معنی (مکنزی، ۱۳۹۰: ۴۰۸) قابل قیاس است. وجود واج l می‌تواند دلیلی باشد بر صورت sard در فارسی میانه از ریشه sar به معنی آمیختن و متصل شدن (حسن‌دوست، ۱۳۸۹، ج ۲: ۷۰۵)؛ با این توضیح که خوشه صامت rd در زبان‌های ایرانی نو اغلب به واج l تبدیل می‌شود. این واژه در گویش کندازی به صورت sevak به کار برده می‌شود که ممکن است از شکل کهن‌تر *sedak مشتق شده باشد (قیاس شود با صورت شیرازی sed به معنی نردبان).

۳-۱۶. gonj (زنبور)

واژه زنبور در گویش درودزنی به صورت gonj و در گویش دشتک و کندازی به صورت benj کاربرد دارد. وجود واج g در گویش درودزنی و واج b در گویش دشتک و کندازی، نشان‌دهنده تحول آن‌ها از صورت باستانی *vi- یا *va- است. که صورت فارسی میانه آن‌ها wabz و به معنی زنبور است (مکنزی، ۱۳۹۰: ۳۸۸) و با اصل اوستایی vawžaka- به معنی موجودی اهریمنی قابل قیاس است (حسن‌دوست، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۴۰). این واژه در بلوچی نیز به صورت gwabz وجود دارد و به احتمال زیاد با ایرانی باستان *wabža- مرتبط است. برخی از پژوهشگران آن را از ریشه هندواروپایی *uebh- به معنی بافتن، به سبب شباهت لانه‌سازی زنبور با عمل بافتن، در نظر گرفته‌اند (دخان، ۲۰۰۸: ۶۷۰).

۳-۱۷. benješk (گنجشک)

این پرنده در گویش روستای درودزن به صورت benješk و در گویش دشتکی beješk است که مقایسه آن‌ها با واژه گنجشک در فارسی معیار ارتباط آن با واژه فارسی میانه

¹ Vaan

winjišk را آشکار می‌سازد. به احتمال زیاد این واژه از صورت باستانی *-vanc* از ریشه *vac* به معنی سخن گفتن و صدادادن با میانوند n مشتق شده است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج ۴: ۲۴۴۳).

۱۸-۳. dobor (بز دو ساله)

یکی از واژگانی که هم در گویش کوه‌نشینان و هم در گویش روستاهای استقرار یافته در دشت برای بز دوساله به کار برده می‌شود واژه dobor است. این واژه احتمالاً از دو قسمت do به معنی عدد دو و bor تشکیل شده است. درباره این واژه ارفعی و مزداپور معتقدند که مطابق آن جزء دوم واژه bor به معنی سال ممکن است اصلی عیلامی داشته باشد؛ آن‌ها با مقایسه این واژه در گویش‌های یزدی، کرمانی، همدانی و بهدینی چنین نتیجه می‌گیرند که واژه‌های دوبر، سه‌بر و چهاربر که در فرهنگ‌های پهلوی معادل‌هایی نیز دارند و به معنی بز دوساله، سه‌ساله و چهارساله به کار برده می‌شوند (ارفعی و مزداپور، ۱۳۸۳: ۵-۱۳).

۱۹-۳. zuzuk (جوجه تیغی)

در روستای درودزن و دیگر روستاهای دشت‌نشین واژه zuzuk اسمی است که برای جوجه تیغی یا خارپشت کوچک کاربرد دارد و مردمان روستاهای کوهستانی مانند کندازی این حیوان را به نام zuzā می‌شناسند. در فارسی میانه واژه گاگزا (zuzag) آمده است (مکنزی، ۱۳۹۰: ۱۷۱) که امکان دارد به صورت žūžak نیز تلفظ می‌شد (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۷۵۵). به نظر می‌رسد این واژه از صورت ایرانی باستان *-jujaka* یا *jajuka* مشتق شده و به لغات سنسکریت -jāhākā- و -jāhaka- به همان معنی مرتبط باشد (مایرهورفر، ۱۹۸۶، ج ۱: ۵۸۲).

۳-۲۰. čule (خارپشت بزرگ)

اصطلاحی که برای این حیوان در گویش درودزنی به کار می‌رود واژه čule و در گویش دشتکی čula است. این نام در گویش‌های دوانی به صورت ču:la، دزفولی čūla و زرقانی čule نیز دیده می‌شود (حسن دوست، ۱۳۹۳، ج ۲: ۱۰۶۳) که با واژه‌های فارسی kōla به همان معنی (حسن دوست، ۱۳۹۳، ج ۴: ۲۳۰۱) و kul به معنی خمیده‌پشت و منحنی مرتبط است. این واژه ممکن است گستره‌ای از ریشه هندواروپایی *(s)keu- پوشاندن و دربرگرفتن باشد (پوکورنی، ۱۹۵۹: ۹۵۱).

۴. نتیجه‌گیری

با در نظر گرفتن مطالب بیان شده و نیز با توجه به گویش‌های رایج در منطقه مورد بررسی، می‌توان این‌گونه بیان کرد که گویش‌های محلی بخش درودزن احتمالاً از صورت محاوره‌ای فارسی میانه مشتق شده و روزگاری در تمامی این منطقه، گویشی از نوع گویش‌های مناطق کوهستانی امروزی رایج بوده است. شاهد این مدعا وجود برخی از واژگان مشترک، باقی مانده از گویش‌های کهن در میان دشت‌نشینان است. نمونه این گویش کهن کوهستانی را می‌توان در منطقه سیوند، که آن سوی کوهستان رامجرد و در شمال منطقه قرار دارد، مشاهده کرد. از سوی دیگر به نظر می‌رسد، گویش غالب در مناطق دشت‌نشین درودزن و ابرج، نشأت گرفته از گویش‌های لری مهاجر از غرب منطقه مورد بررسی مانند کام‌فیروز، یاسوج و نورآباد ممسنی باشد. نکته جالب عدم تأثیر گویش‌های رایج در دشت بر گویش‌های مناطق کوهستانی و مرتفع است که علت آن ارتباط محدود کوهستان و دشت به خاطر صعب‌العبور بودن مسیر کوهستان‌های منطقه است. همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، این منطقه با گذار از دوران میان‌سنگی به دوران تاریخی، یکی از مهم‌ترین اراضی اقوام عیلامی به‌شمار می‌رفت (به‌ویژه که سرزمین عیلامی انشان در دو کیلومتری جنوب درودزن واقع است). وجود واژه dobor که به احتمال زیاد دارای ریشه عیلامی است و نیز آثار عیلامی موجود در این منطقه

خود شاهدهی است بر این‌که روزگاری و پیش از ورود اقوام آریایی، گویش‌های عیلامی در این منطقه رواج داشته است. در این پژوهش کوشش شد منتخبی از واژگان رایج امروزی در میان گویش‌وران این منطقه به صورت مقابله‌ای ارائه شود، به‌ویژه که واژه‌های گویش درودزنی برای نخستین‌بار معرفی شده‌اند. هرچند این پژوهش به صورت محدود به این موضوع پرداخته اما فراوانی گونه‌های گویشی در این منطقه ضرورت بررسی‌های بیش‌تری را ایجاب می‌کند. به طور کلی برخی از تحولات آوایی و معنایی دو گویش مورد بررسی در این پژوهش از قرار زیر هستند:

الف: تبدیل واجی در خوشه صامت xt به صورت ft در این گویش‌ها دیده می‌شود که احتمالاً پس از دوره میانه و در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو اتفاق افتاده است (درودزنی *noxt>nuft و دشتکی *duxt>dofit، قیاس شود با فارسی میانه juxt و فارسی دری: juft).

ب: واژه‌های کهنی در این گویش‌ها دیده می‌شود که در فارسی امروز منسوخ و یا کم‌کاربرد است و تنها در متون ادبی قدیم یافت می‌شوند (kara درودزنی و kala دشتکی در قیاس با kor فارسی^۱، rūd درودزنی و دشتکی و rūd فارسی، mərə dštiki و mīr(ak) فارسی، xars درودزنی و xars فارسی، lonj درودزنی و lonj فارسی، paranduš درودزنی در کنار paranduš فارسی، owrit درودزنی و owrut دشتکی در کنار āwrūd و āwrūd فارسی، gonj درودزنی و benj دشتکی در قیاس با bowz فارسی، benješk درودزنی و beješk دشتکی در کنار benješk و beješk فارسی).

ج: در میان گویش‌های منطقه، گویش درودزن و اطراف تمایل به گویش‌های لری دارند: مانند واژه‌های duwar, merzeng, noft و...

د: گویش دشتکی و گویش‌های کوهستانی منطقه به سیوندی نزدیک است: مانند sakal, mezeng و...

^۱ واژه‌های فارسی این نوشتار همگی برگرفته از واژه‌نامه دهخدا است.

ه: برخی واژه‌ها در هر دو منطقه جغرافیایی مورد بررسی صورتی مشابه را نشان می‌دهند: مانند *dobor*, *maj*, *mol*, *rud* و...

و: واژه *noft* درودزنی در کنار صورت‌های مشابه در گویش‌های لری شاید در میان گویش‌های ایرانی نو غربی تنها واژه‌ای برای «بینی» باشد که از فارسی باستان *nāh* باقی مانده چراکه در زبان‌های فارسی میانه و نو و دیگر گویش‌های نو دیده نمی‌شود و با واژه‌های دیگری جایگزین شده است.

ز: با مروری بر واژگان در دو گروه جغرافیایی مورد بررسی این نکته مشهود است که شرایط طبیعی و محدودیت‌های جغرافیایی در حفظ گویش‌های کوهستانی منطقه از تاثیر گویش‌های جدیدتر مهاجر در مناطق پست جلگه‌ای در امان بوده و می‌توان به چگونگی گویش کهن تمام ناحیه ابرج قدیم پی برد.

فهرست منابع

ابن بلخی (۱۳۴۳) *فارسنامه*، به کوشش علی‌نقی بهروزی، شیراز: انتشارات اتحادیه مطبوعاتی فارس.

ابن حوقل (۱۳۶۶) *سفرنامه ابن حوقل ایران در صوره الارض*، ترجمه جعفر شعار، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

ابن خردادبه (۱۳۷۰) *المسالک و الممالک*. چاپ اول، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: مترجم.

ارفعی، عبدالمجید و کتابون مزدایور (۱۳۸۳) «واژه‌ای ایلامی در فرهنگ پهلوی و گویش‌های زنده»، *فرهنگ ویژه زبان‌شناسی*، ش ۴۹-۵۰، صص ۵-۱۳.

اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۴۷) *مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

آندریاس، کارل فردریش (۱۳۹۴) *گویش‌های ایرانی (سیوندی، یزدی و سویی)*، ترجمه علی نوزاد، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- پاتس، دانیل (۱۳۸۵) *باستان‌شناسی ایلام*، ترجمه زهرا باستی، تهران: سمت.
- حاجیانی، فرخ (۱۳۸۸) « بررسی تطبیقی و تاریخی ساخت فعل ارگاتیو در گویش‌های اردکانی، دشتی، دشتکی، کلیمیان یزد و لاری»، *آموزش مهارت‌های زبان*، د ۱. ش ۱. صص ۲۱-۴۰.
- حسن دوست، محمد (۱۳۸۹) *فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی*، نو. چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳) *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، دوره ۵ جلدی، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حسینی فسایی، حسن (۱۳۸۸) *فارسی‌نامه ناصری*، تصحیح منصور رستگار فسایی، چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر.
- درستکار، زهرا، بیتا قاسمی و عبدالخالق فلاحی و پرویز شیبانی (۱۳۹۴) « فعل در گویش دشتک فارس»، *ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین*، ش ۷. صص ۲۵-۳۹.
- دورودی، مجتبی (۱۳۹۵) *بررسی آثار آئینی و تاریخی ایران باستان در دشت درودزن فارس*، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه شیراز.
- رضایی‌باغبیدی، حسن (۱۳۸۵) *راهنمای زبان پارتی (پهلوی اشکانی)*، چاپ اول، تهران: ققنوس.
- طاهری، اسفندیار (۱۳۹۱) «ریشه‌شناسی واژه‌هایی از گویش بختیاری». *زبان‌ها و گویش‌های ایرانی*، ش ۱، صص ۱۱۱-۱۳۷.
- عمادی، نظام (۱۳۸۴) *گویش کندازی*، چاپ اول، شیراز: کوشامهر.
- فلاحی، محمدهادی (۱۳۸۳) *بررسی زبان‌شناختی گویش دشتکی*، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد آموزش زبان فارسی به غیر فارسی‌زبانان، دانشگاه شیراز.
- فلاحی، محمدهادی (۱۳۸۷) «بررسی آواشناختی و واج‌شناختی گویش دشتکی»، *مطالعات ایرانی*، س ۷، ش ۱۳، صص ۱۵۹-۱۸۰.

کامبخش فرد، سیف‌الله (۱۳۸۳) *سفال و سفال‌گری در ایران از ابتدای نوسنگی تا دوران معاصر*، چاپ اول، تهران: ققنوس.

مقدّسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۷) *آحسن التّقسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، چاپ اول، تهران: مولفان و مترجمان ایران.

مکنزی، دیوید نیل (۱۳۹۰) *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Bartholomae, Ch. (1904) *Altiranisches wörterbuch*, Strassburg: karl j. Trübner.

Beeks, R. (2010) *Etymological Dictionary of Greek*, 2vols, Leiden: Brill.

Cheung, J. (2007) *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden: Brill.

de Vaan, M. (2008) *Etymological Dictionary of Latin and the other Italic Languages*, Leiden: Brill.

Durkin-Meisterernst, D. (2004) *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Vol III, Part 1, London: Breppols.

Hajjani Farrokh et al. (2012) "on the Derivational History of Iranian *mairiya and *mariyaka", *Journal of Indo-European Studies*, New York. pp 1-14.

Henkelman W.F.M. (2008) *The Other Gods Who Are*, Studies in Elamite-Iranian acculturation based on the Persepolis Fortification Texts, Leiden: Nederlands Instituut Voor Het Nabije Oosten.

Horn, P. (1893) *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg: Carl J. Trübner.

Kent, R. (1953) *Old Persian*, New Haven-Connecticut: American Oriental Society.

Lecoq, P. (1979) *Le dialecte de Sivand*, Wiesbaden: Reichert.

Mayrhofer, M. (1986-2001) *Etymologisches wörterbuch des Altindoarischen*, 3 Vols, Heidelberg: Carl Winter Universitätsverlag.

Pokorny, J. (1959) *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*, 2 Vols, Bern-Stuttgart: Francke.

Schwartz, M. (2008) "Iranian *L, and some Persian and Zaza Etymologies¹", *Iran and the Caucasus* 12, Leiden. pp. 281- 287.

Sumner, W. (1980) "Malyan Project: Introduction", in *Regional Archaeological Research: The Malyan Project*, A Symposium presented at the annual meeting of The Society for American Archaeology, Philadelphia. pp. 1-14.

www.vajehyab.com